

شهید ثانی و زندگی در دولت جائر

سید محمد رضا موسویان

شهید ثانی

فقیه و دانشمند بزرگ شیعه، شیخ زین الدین ابن نور الدین علی ابن احمد عاملی معروف به ((شهید ثانی)) اهل جبل عامل (1) و از اعظم فقهای شیعه می باشد. وی در سیزدهم شوال 911 هـ. ق متولد و در 966 هـ. ق به شهادت نائل گردیده است. او فقهی جامع بوده و در علوم مختلف دستی داشته است. شهید ثانی ابتدا در محضر پدر خویش و سپس برای کسب دانش بیشتر به مسافرت‌های بسیاری رفته و از محضر اساتید بزرگی چون محقق کرکی کسب فیض نموده است. (2)

وی پس از سال 948 هـ. ق / 1541م به تدریج شهرت یافته و توانست شاگردان و محققان زیادی را تربیت کند. (3)

شهید ثانی در طی مسافرت‌های خود به مصر، دمشق، حجاز، بیت المقدس، عراق و استانبول عزیمت نموده و به تحقیق و کسب علوم مختلف پرداخته است. وی علاوه بر فقه و اصول، از فلسفه و عرفان، طب و نجوم نیز آگاهی داشته است.

درباره زهد و تقوای وی همین بس که به نوشته شاگردانش شهید برای تأمین مخارج خانواده، شبها به هیزم شکنی پرداخته و صبحها به تدریس مشغول می گشته است. عمق و غنای دانش فقهی و دینی وی در آنجا که به پنج مذهب (جعفری، حنبلی، شافعی، حنفی، مالکی) تدریس می کرده، متجلی می گردد. (4)

تالیفات زیادی از وی باقی مانده که معروفترین آن در فقه، شرح لمعه شهید اول و مسالك الافهام که شرح بر شرایع الاسلام محقق حلّی است، می باشد در میان علمای فعال و تلاشگر جبل عامل همواره ترس از مجازات به دست مقامهای مرکزی وجود داشته است. این ترس و احتیاط متعاقب آن در مورد شهید ثانی آشکارتر بود. او دست کم ده سال پیش از شهادتش، ناشناس زندگی می کرد و تلاش می کرد تا از دید مقامهای عثمانی دور بماند. (5) اما علی رغم جو خفقان و اختناق آن زمان و با وجود دعوتها و اصرار فراوان علمای ایران مبنی بر مهاجرت به ایران، حاضر به این سفر نگردیده و سختی و مشقت ترویج اسلام در جبل عامل و منطقه تحت سیطر عثمانی را بر راحتی و آسایش در ایران ترجیح داده و از سفر به ایران استکفاف ورزید.

شهادت:

عجیب اینکه نخستین شکایتهایی که علیه شهید ثانی نزد مأموران عثمانی برده شد، از سوی هیچ يك از حوزه های آموزشی سنی که وی در آنها شرکت می کرد، نبود. و نیز از سوی هیچ گروه یا چهره قابل اعتنای سنی در دمشق هم نبود؛ بلکه شهید ثانی ابتدا از طریق تحريك يك عاملی موسوم به ((معروف)) که دعوای خود علیه فردی دیگر را نزد شهید برده تا میان آنان قضاوت کند، مورد توجه مقامهای عثمانی قرار گرفت.

((معروف)) که از این راهی و حکم شهید ثانی به نفع رقیب و طرف دعوای خود ناخشنود گردیده بود، تصمیم گرفت فعالیت و هویت این ((حکم)) را نزد قاضی افشا کند.

شهید ثانی به خاطر اتخاذ آرای فقهی مغایر با مذاهب فقهی چهارگانه سنی، مجرم و بدعت گذار معرفی شد. (6)

یادآوری می شود قاضی نسبت به شهید ثانی اهانت روا داشته و به همین دلیل شهید ثانی تصمیم گرفت. به عنوان وسیله ای برای اختفا. جبل عامل را مخفیانه به قصد زیارت ترك کند. سلطان با آگاه شدن از قضیه تصمیم گرفت شهید ثانی را به دربار خویش

آورده و دستور اقدام مناسب را علیه او بدهد. این بعد از آن بود که عالمان برجسته سنی از عقاید مذهبی حقیقی وی پرده برداشتند. اما مأموری که از سوی سلطان برای جلب شهید از مکه فرستاده شده بود، تصمیم گرفت به جای اینکه او را به دربار سلطان ببرد خودش در راه بازگشت از زیارت وی را به شهادت برساند.

اینک نظری بر دیدگاه وی در مقوله دولت نامشروع و جور می افکنیم تا در پرتو نظریات فقهی. سیاسی اش، هم جلوه های مبهم و ناشناخته اندیشه وی را بازشناسی کرده و هم راهکاری برای امروزان بیابیم.

مقدمه

شهید ثانی همانند سایر فقها، حکومت را به طور کلی به دو نوع تقسیم می کند؛ حکومت حق و عدل یا مشروع و دیگری حکومت نامشروع که تحت عنوان جور از آن یاد می شود. ملاک این تقسیم نیز همان حاکمیت خداوند بر سرنوشت انسانهاست که به دلیل این حاکمیت، تنها کسانی اجازه حکومت کردن و رهبری بر مردم را دارا می باشند که از ناحیه حضرت حق، اذن داشته باشند و صدور این اجازه برای پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) و نایبان و جانشینان خاص و عام آنان، ثابت گردیده است.

فراسوی این محدوده و فضا، هر فرد دیگری که حکومت را به دست گیرد، جائز محسوب می شود مگر اینکه از ناحیه اینان، اذن و اجازه در این موارد را تحصیل کرده باشد. بنابراین، تمامی حاکمان و سلاطین تحت هر نام و عنوانی، بدون طی این مراحل، جور و نامشروع تلقی می گردند.

شهید ثانی در عین نکوهیده بودن رابطه با حاکم جور، بر لزوم روابط مسالمتآمیز مردم با آنها در موارد ضروری تأکید کرده و سپس به کیفیت این روابط و مقولات همکاری، تبعیت، اجبار و اختیار و وظایف مردم در برابر آنان پرداخته است.

حاکم و سلطان جائز (نامشروع)

حاکم جائز یا کسی که بدون طی مراحل شرعی، زمام امور را به دست گرفته و بر اریکه قدرت تکیه زده است، در منظر شهید ثانی غیر مشروع بوده و روایتی از پیامبر را تأیید بر گفتار خویش مآورد: ((قال رسول الله (ص) سته یدخلون النار قبل الحساب بسته الامراء بالجور...)) (7)

به عبارتی، سلاطین و پادشاهانی که نسبت به مردم و یا در اصل ولایت و حکومت، جائز و ستمگر باشند، قبل از مرحله محاسبه و حسابرسی وارد جهنم شده و مورد عذاب واقع می شوند. بنابراین، حاکمان جائز مورد تقبیح قرار گرفته و به لحاظ شرعی هیچ گونه حقی نداشته و جواز تصرفات حکومتی بدانان اعطا نگردیده است.

شهید ثانی در مبحث تحویل اموال میت بدون وارث به سلطان جور در صورتی که قادر بر امتناع از این عمل باشد، آن را غیر جایز دانسته و دلیل عدم جواز را چنین تبیین می کند: ((لانه غیر مستحق له عندنا)). (8) نزد شیعه، این مطلب مسلم و مفروض است که سلطان جائز حق دریافت این اموال را ندارد و صرفاً این تصرفات منحصر در امام و نایب او می باشد. حاکمان جائز و ستمگر هیچ گاه نمی توانند بر جایگاه زمامداران مشروع (امامان معصوم و جانشینان آنان) تکیه زنند و قائم مقام آن گردند. به نظر شهید ثانی ((این پادشاهان جائز، اصلاً به فکر مردم و تأمین نیازها و مایحتاج آنها نمی باشند، پس بدیهی است که چنین زمامدارانی که به امور دنیوی مردم توجهی ندارند، به طریق اولی به فکر دین مردم و رشد معنوی آنان نمی باشند. (9) اینان لیاقت و شایستگی این مقام را دارا نمی باشند، چنانکه خداوند متعال در آیه کریمه می فرماید ((لاینال عهدی الظالمین)) بقره 124/ یعنی به ظالمین و سلاطین جائز، ولایت و مقام خلافت از جانب خداوند نمی رسد. (10)

تقدم حکومت حق بر حکومت جور

تقیب و مذمت حکومت جور در نصوص و روایات ما به حدی است که هیچ شك و تردیدی در ناسزاواری آن باقی نمی گذارد و مسلمانان وظیفه دارند در تقابل با سلطان جائر و عوامل کارگزاران آن، مثل: قاضی، والی، مسئول خراج و مقاسمه و زکات و غیره، به حاکم شرعی که در عصر حضور، ائمه اطهار و نایبان خاص آنها بوده و در عصر غیبت، فقهای جامع الشرایط می باشند، مراجعه کرده و به جهت مبارزه با ستمگران و غاصبان حکومت تا حد امکان از رفتن به سوی آنان خودداری ورزیده و به حاکم عدل و اهل حق پناه ببرند. (11)

شهید در مسأله مراجعه به نایب امام و قاضی حق، بر این مطلب تأکید می ورزد که اگر کسی با وجود فقیه جامع الشرایط، به قضاوت جائر، گردن نهاد و آن را پذیرفت، مرتکب منکر گردیده و فاسق محسوب می شود؛ زیرا این عمل جزء گناهان کبیره تلقی می گردد ((لان ذلك کبیره عندنا)) (12) وی در این رابطه به روایت امام صادق (ع) استناد می کند که: ((ایما مومن قدم مومنا فی خصومه الی قاض او سلطان جائر فقصی علیه بغیر حکم الله فقد شرکه فی الاثم)). (13)

اگر کسی در دعوا یا منازعه ای، قاضی یا سلطان جائری را بر قاضی حق ترجیح دهد و طرف دعوای خود را به نزد جائر ببرد و به حکم او تن در دهد و آن جائر به غیر حکم خدا اقدام به صدور حکم نماید، محققا این فرد در گناه جور و ستم جائر، شریک محسوب می شود. در حقیقت این کار موجب تقویت نظام جائرانه و استحکام پایه های آن می گردد و کسی که در جهت تقویت حکومت جائر عملی انجام دهد، طبق آیه شریفه مصداق بردن محاکمه به نزد طاغوت به شمار آمده و مراجعه به طاغوت هم گناهی بزرگ است ((الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک، یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت)) نسأ/60. بنابراین در فرهنگ سیاسی اسلام، یک فرد مسلمان بایستی همواره حکومت حق و کارگزاران آن و احکام صادره آنان را بر دیگران که غاصبان به قدرت دست یازدیده اند، ترجیح داده و تا آنجایی که امکان دارد در وصول حق خویش، از مراجعه به سلطان جور خودداری ورزد. و با این شرایط و زمینه ها، اگر کسی مرتکب خلاف گردید و به آنان مراجعه کرد و از قضاوت و حکم قاضی حق، امتناع ورزید، از دایره مسلمین بیرون می رود؛ اگرچه حق با او بوده و با حکم قاضی جور، به حق خویش نائل آمده است.

شهید ثانی در بحث مراجعه به سلطان و قاضی جائر، به مقبوله عمر ابن حنظله استناد کرده که امام صادق (ع) در پاسخ مسائلی که پرسیده بود ((آیا دو نفر که با هم منازعه دارند، می توانند به نزد سلطان جور و قضات او بروند، می فرمایند: ((من تحاکم الی الطاغوت فانما یاخذ سحتا و ان کان حقه ثابتا، لانه یخذ بحکم الطاغوت و قد امر الله ان یکفر به)). (14)

کار شخص مراجعه کننده به طاغوت حرام و قبیح محسوب گردیده اگرچه حق با او باشد و حکم قاضی هم در جهت حق او صادر شده باشد؛ زیرا وی به حکم طاغوتی گردن نهاده که خداوند امر فرموده باید نسبت به او کفر ورزید.

شهید ثانی از این مطالب نتیجه می گیرد که بردن محاکمه به نزد اهل جور خطا می باشد. البته یک مورد استثنا وجود دارد و آن، صورتی است که در وصول به حق و دستیابی به حق مشروع خویش، راهی جز مراجعه به حاکم جور نداشته باشد و این در شرایطی تحقق می پذیرد که حاکم حق و اهل عدل، ميسوط الید نبوده و قدرت به طور کامل در اختیار جائر باشد. بنابراین مراجعه به او جایز می شود، همانگونه که در تحصیل حق به غیر قاضی هم می توان مراجعه کرد. بنابراین، موارد سابق، صورت اختیار را شامل می شود و در موارد اضطراری احکام صادره متفاوت می گردد. ((و یستثنی منه ما لو توقف حصول حقه علیه... و النهی فی هذه الاخبار محمول علی الترافع الیهیم اختیارا مع امکان تحصیل الغرض بإهل الحق)). (15)

برخورد واقعگرایانه

شهید ثانی اصل حکومت و ضرورت امامت را پذیرفته است و آن را امری غیر قابل انکار دانسته و حکومت مطلوب و آرمانی خویش را، حکومت امام و نایبان بر حق وی تلقی می کند و همواره طرف مقابل و رقیب کلامی - سیاسی خویش را مورد این نقد

قرار داده که آنها دارای امام واحد نیستند و غلیرغم وجود نصوص مربوطه، نتوانسته اند تصویر روشنی از حکومت مطلوب و آرمانی اسلام ارائه دهند و بدین جهت، در نظر و عمل، دچار تشتت و اختلاف گردیده و نظرات متفاوتی را پس از شکست نظریه سابق خود، ارائه نموده اند. (16)

از طرف دیگر، در مواجهه با واقعیات ملموس و عینی، در جهان خارج از نظریات، حکومتها و دولتهایی بر اریکه قدرت تکیه زده اند که اصولاً برای امام و نایب وی، جایگاهی قائل نبوده و تلاش دارند با ظلم و جور به این سیطره خویش استمرار بخشند و امکان مقابله با آنان وجود ندارد. بنابراین، وی تلاش دارد که راهکارهایی را ارائه نماید که در عین زیستن در کنار حکومت جور، بتوان به پاره ای از اهداف و غایات دین اسلام دست یافت و یا اینکه با ورود در ساختار درونی حکومت و نفوذ در آن، از برخی آفات و خطراتی که اسلام و مسلمین و کیان شریعت را تهدید می کند، جلوگیری کرد. مسأله تقیه برای همین موارد، وضع گردیده که در جایی که امکان خطر و احتمال ضرر وجود دارد، باید آن را پیشه خود ساخت. (17)

اساساً انسان بدون حکومت نمی تواند زندگی کند و هرگاه فردی شیعی بخواد بر حسب اعتقادات خویش، در تمام امور زندگی از سلطان جائز و دستگاه حکومتی وی کناره گیری و انزوا اختیار کند، دچار ضرر و خسارتهای فراوانی گردیده و مشکلات بسیاری گریبان گیر او شده و امامان معصوم نیز، خود اجازه داده اند که از برخی امکانات جائز استفاده شود. (18)

بنابراین، باید با زوایای محدوده این رابطه و کیفیت رفتار با سلطان جور آشنا گردید تا از طرفی دچار این عواقب سوء نشده و از طرف دیگر، به ترویج دین اسلام و حفظ اسلام و مسلمین نیز همت گمارد.

راهکارهای زیست مسالمتآمیز در حکومت جور

زمانی که حاکم جائز و ستمگری بر مسند قدرت تکیه زده و زمام امور را به دست گرفته و حق امام معصوم و نایبان بر حق او را غصب نموده است، شیعیان چه وظایفی داشته و در راستای اهداف خویش، چه رفتاری را بایستی از خود نشان دهند که در عین عدم تبعیت از سلطان جائز و نامشروع دانستن وی، اهداف اولیه و مسائل ضروری بر زمین نماند و امور مسلمین بر طبق روال قابل قبولی برقرار باشد و شیعیان در سختی و مشقت غیرقابل تحمل قرار نگیرند. در این زمینه شهید ثانی راه حلهایی را ارائه می دهد:

یکی از مواردی که در این مقوله قابل طرح می باشد، کیفیت ورود و همراه شدن با جائز می باشد که شهید، تبعیت و همکاری با سلطان جائز را در دو سطح؛ همکاری غیر حکومتی و در حد روابط يك فرد عادی که به لحاظ حکومتی اعتبار چندانی ندارد و همکاری حکومتی و مشارکت نظام سیاسی و قضایی، مطرح می نماید.

همکاری غیر حکومتی

شهید ثانی معتقد است که تبعیت از سلطان جائز به طور مطلق ناپسند و مذموم نبوده؛ بلکه به نیت و قصد فرد اقدام کننده به این تبعیت، بستگی دارد.

((واعلم إن القدر المذموم من ذلك ليس هو مجرد اتباع السلطان كيف اتفق بل اتباعه ليكون توطئه له و وسیله الی ارتفاع الشان والترفع علی الاقران و عظم الجاه و حب الدنيا و الرئاسة و نحو ذلك)). (19)

ذم و نکوهش روابط با سلطان، صرف تبعیت از وی و به هر شکلی که باشد نیست، بلکه هرگاه این تبعیت و فرمانبری مقدمه و زمینه ای برای بالا بردن شخصیت ظاهری و ارتقای مقام نسبت به همپرازان خویش و رشد خصلت مقام طلبی و دنیا دوستی و ریاست خواهی باشد، مصداق روایات وارده در این مورد محسوب می شود؛ چنان که پیامبر گرامی اسلام می فرماید: ((حب الجاه و المال ینبتان النفاق فی القلب كما ینبت الما البقل)). (20) مقام خواهی و مال دوستی موجب رویش و رشد نفاق و دورویی در قلب

و دل می گردد، همچنانکه آب، باعث رویش گیاهان و سبزیجات می شود.

اما هرگاه در برقراری رابطه با سلطان، دنیاطلبی دخیل نباشد و انسان صرفاً به دلیل مصونیت و در امان بودن از شر و ظلم و ستم سلطان اقدام به ایجاد رابطه نماید، معذور بوده و مورد مواخذه قرار نخواهد گرفت ((و ان كان محتاجا الى ذلك اتقا ضروره فهو معذور لاجرح علیه فان اتقا الشر جائز)) (21) زیرا جلوگیری از شر و ضرر، جائز و بدون اشکال می باشد. با دقت و تأمل در مطالب مذکور، پی می بریم که قصد و نیت فرد در جواز و حرمت ورود به دربار سلطان جائز و همکاری و مشارکت با آنها، دخیل بوده و منشأ صدور احکام مختلفی خواهد شد. البته باید این نکته را متذکر گردید که هرگونه عملی برای سلطان در دیدگاه شهید ثانی در صورت عدم تقیه و ضرورت، حمل بر فعل حرام و معصیت نمی شود؛ بلکه باید بین اعمال، تفکیکی انجام داد، به این صورت که آن دسته از اعمال و افعالی که در راستای ظلم و ستم سلطان جائز بوده، کمک و معاونت به ظلم وی تلقی شده و حرام محسوب می گردد و سایر اعمال و افعال که واجد این صفت نباشد، حکم اباحه به خود گرفته و یا نهایتاً مکروه می باشد ((و معونه الظالمين بالظلم كالكتابة لهم و احضار المظلوم و نحوه لا معونتهم بالاعمال المحلله كالخياطة و ان کره التکسب بماله)). (22)

شهید اول در کتاب لمعه در ذیل مواردی که تکسب به آنها حرام بوده، همکاری با ظالمین را در جهت ظلم و ستم آنها متذکر می گردد و شهید ثانی در شرح آن می گوید؛ مقوله کمک به ظلم سلطان به مانند نویسندگی - در صدور احکام ظالمانه - و یا جلب مظلومین به بی دادگاههای جائز و غیره بوده و افعال و اعمال مباح نظیر خیاطی و دوزندگی که برای سلطان جائز انجام می گیرد، حرام نمی باشد؛ اگرچه کسب اموال از این طریق نیز به خودی خود کراهت دارد. شهید ثانی همانند سایر فقها با استناد به نصوص و روایات، اذعان دارد که هرگونه عملی برای جائز. اگرچه کاملاً بی ضرر باشد. بر کراهت خود باقی است و این تأکید به این جهت است که اساساً برقراری روابط حسنه با حاکم نامشروع و جائز مهر تأییدی. هرچند بسیار ضعیف - بر اعمال غاصبانه و جائزانه او می باشد. بنابراین، حتی دوختن لباس و کفش برای سلطان جائز و کارگزاران وی، در دیدگاه شرع ناپسند بوده و احتراز از آن مطلوب است.

همکاری حکومتی با سلطان جائز

در این سطح، باید توجه داشت که هدف از برقراری ارتباط و همچنین فرد برقرار کننده ارتباط، نقش و جایگاه ویژه ای را داراست. بنابراین، فردی که با انگیزه برپایی و ایجاد یک نظام اجتماعی انسانی، بالا بردن و ارتقای ارزش دین، ترویج حق و نابودی باطل و بدعت گذاران و امر به معروف و نهی از منکر، از سلطان جائز تبعیت کرده و یا با مشارکت در نظام حکومتی، در پی نیل به این اهداف باشد، با فضیلت ترین عمل را انجام داده است، تا چه رسد که کارش مجاز و مباح تلقی گردد. شهید ثانی این گونه وود به حوزه کارگزاران سلطان را بسیار ارج نهاده و آن را طریق انحصاری جمع بین روایات مذمت همکاری با سلطان جائز و روایات ترخیصی (جواز همکاری) می داند و سیره و عملکرد تعدادی از شخصیت‌های معروف جهان اسلام، مانند: علی ابن یقین، عبدالله نجاشی و ابوالقاسم ابن روح (نوبختی) از نواب امام زمان (عج) را موید منظور خویش می‌آورد. (23) قابل تذکر اینکه در این سطح همکاری، افراد عادی و فاقد مهارت‌های ویژه قرار نگرفته، بلکه منحصرآ کسانی مورد نظر می باشند که دارای قدرت علمی یا مدیریتی و قضایی باشند و در سایه حکومت جور به نوعی بتوانند مبانی اسلام و اهداف عالیه پیامبر را تقویت کرده و مومنین و شیعیان را از گزند و آسیب کارگزاران سلطان برهانند. چنانکه علی ابن یقین از امام هفتم (ع) روایت کرده که آن حضرت می فرماید ((خدای را نزد حاکمان جور، بندگان صالحی است که خداوند به وسیله آنها گرفتاریها و بلاها را از مومنین دفع می نماید)). (24)

ولایت از جانب سلطان جائر

پذیرش یا عدم پذیرش ولایت و همکاری حکومتی با سلطان جائر، از مقولاتی است که شایسته بررسی بیشتر است و چه بسا تسامح در آن، توجیهاات و تحلیلهای نادرست و وابستگی به دستگاه حکومتی جائر و در زمره عمال و مزدوران وی در آمدن را به همراه داشته باشد. در این زمینه ضروری است از اکراه و اجبار یا اختیار و رغبت سخن به میان آورد که اگر حاکم و سلطان جائر فردی را با اکراه و اجبار به قضاوت گماشت یا ولایت و سرپرستی مورد خاصی را به شکل تحمیلی بر عهده کسی نهاد، وظیفه فرد مجبور چه بوده و چگونه باید عمل کند.

شهید ثانی در بحث ولایت و پذیرش آن از سوی افراد، منکر دخالت اجبار و اکراه بوده و انتقادی را متوجه صاحب شرایع می نماید؛ چه اینکه وی، شرط پذیرش ولایت از سوی جائر را، اکراه و اجبار از جانب سلطان دانسته و علاوه بر آن، عجز از خلاصی و عدم قدرت بر رهایی از این ولایت را نیز دخیل شمرده است. نقد شهید، این است که امکان اجتماع اکراه از سوی ظالم و قدرت بر رهایی از سوی افراد وجود دارد و شروطی را که محقق حلی در شرایع مطرح می سازد ((اذا إكراهه الجائر علی الولاية جاز له الدخول و العمل بما یأمره مع عدم القدره علی التفصی)) موضوعاً منفاك از یکدیگر می داند و شرط اکراه را در اصل قبول ولایت و عدم قدرت بر خلاصی را در عمل به محرمات، مقصود صاحب شرایع تلقی می کند. وی تقارن این دو مشروط را مغایر و مختلف می داند؛ زیرا همواره اینگونه نیست که ولایت مستلزم امر به محرمات و عمل به آنها باشد. به عبارت دیگر، چه بسا فردی، ولایتی را از جانب سلطان پذیرا گردد؛ اما بر طبق رای خودش عمل کند و اگر کسی بتواند به چنین اقدامی مبادرت ورزد، پذیرش ولایت نه تنها جایز و یا مستحب؛ بلکه واجب می گردد، البته در صورتی که تمکن و قدرت بر اجرا و اقامه حق را دارا باشد:

((اذا تقرر ذلك فنقول: ان إخذت الولاية منفكه عن الامر فجواز قبولها لا يتوقف علی الاكراه مطلقا كما ذكره هنا، بل قد يجوز و قد يستحب بل قد يجب كما تقدم، فجعل الاكراه شرطاً فی قبول الولاية مطلقاً غير جيد)). (25)

بنابراین، اگر فردی غیر از فقیه، در تحت حکومت جائر مجبور به اجرای احکام و اقامه حدود الهی گردید، برای تقیه و دوری گزیدن از شر سلطان، می تواند به آن عمل مبادرت ورزد؛ همچنانکه در غیر حدود الهی هم جایز شمرده شده است. برخی از علما، قصد و نیت نیابت از امام حق را لازمه جواز این اعمال دانسته اند؛ اما شهید، قصد نیابت را با عدم فقاهات شرعی ناسازگار دانسته و غیر فقیه را مجاز به قصد نیابت از امام معصوم نمی داند. پس، مهم اجبار و اکراه است که با تحقق آن، حکم جواز این عمل صادر می گردد. (26)

وی ضابطه و معیار اکراه و اجبار و شرایط تحقق آن را برای پذیرش ولایت از جانب سلطان جائر چنین تبیین می نماید:

((قد تقدم فی باب الامر بالمعروف إن ضابط الاكراه المسوغ للولاية الخوف علی النفس أو المال أو العرض علیه أو علی بعض المومنین، علی وجه لا ینبغی تحمله عاده، بحسب حال المکره فی الرفعه و الضعه بالنسبه الی الالهانه)). (27)

شهید ثانی می گوید: در بحث امر به معروف گفته شد که معیار اجبار و اکراهی که مجوز پذیرش ولایت می باشد، این است که بایستی فرد مجبور بر جان یا مال یا آبروی خویش یا سایر مومنین بترسد، به طوری که تحمل آن عاداتاً برای افراد امکان نداشته و یا سزاوار نباشد و این مقوله بستگی به فرد مکره و مجبور دارد که به لحاظ ذاتی و مقام دنیوی نسبت به اهانت و تحقیر مورد انتظار در چه مرحله ای قرار دارد (به این معنا که هر فردی با شکل ویژه و خاص خویش ممکن است مورد اهانت قرار گیرد و چه بسا عملی توهین به فردی محسوب گردد که همان عمل نسبت به فرد دیگر کمترین بی احترامی تلقی نگردد) البته می توان در اینگونه موارد به عرف مراجعه کرد که مشخص سازد چه ضرر و خسارتی بر فرد معین، اهانت و تحقیر و در نتیجه اجبار محسوب می شود.

توجه به این نکته حائز اهمیت است که اساساً بحث اجبار در جایی قابل طرح است که فرد مجبور، قدرت و توانایی امر به

معروف و اطمینان از عدم ورود به محرمان را نداشته باشد و الا در صورت دارا بودن چنین توان و اطمینانی، اگرچه تحقق نخواهد پذیرفت؛ بلکه بر آن شخص جایز و مباح می‌گردد که به این اعمال دست زده اگرچه اجباری هم در کار نباشد. شهید ثانی فرع و جنبه دیگری را مطرح می‌سازد که ناظر به اوضاع معاصر خویش می‌باشد؛ زیرا حکومت در اختیار مذهب مخالف بوده و بعضا افراد برای تقیه و حفظ جان خویش، مجبور بودند که بر طبق خواسته حکومت عصر خود عمل کنند و آن، عبارت از این است که اگر کسی اضطرار پیدا کرد که بر طبق مذهب مخالف، حکمی صادر کند (خواه فقیه باشد یا غیر فقیه) بایستی تا آنجا که می‌تواند احکام را نزدیک به حکم مذهب حق صادر کند. شهید برای اثبات این نظر روایتی را هم از امام معصوم(ع) به عنوان شاهد مأورد:

((لا فرق فی ذلك بین الفقیه الشرعی و غیره و یجب حیثئذ التعلق من مذاهب اهل الخلاف بالاقرب الی الحق فالاقرب اذا امکانه و قد روی عن زین العابدین علی ابن الحسین(ع): اذا کنتم فی ائمه الجور فامضوا فی احکامهم و لاتشبهوا انفسکم فتقتلوا)).(28)

امام زین العابدین(ع) می‌فرماید: هنگامی که تحت حکومت زمامداران جائز به سر می‌برید، از احکام و دستورات آنان اطاعت کنید و آنها را نافذ بدانید و طوری عمل نکنید که به مخالفت با حکومت، شهرت پیدا کرده و منجر به قتل شما شود. البته اگر ممکن باشد که بر طبق مذهب حق (شیعه) حکم کند و علی‌رغم این توانایی، بر خلاف آن حکم داد، بدیهی است که ضامن و گناهکار محسوب می‌شود. سخن آخر اینکه همه فقها، تقیه و پرهیز از شرور سلطان جائز را تا آنجا مجاز می‌دانند که منجر به قتل و خونریزی نگردد و اگر بدان مرحله رسید، دیگر تقیه ای وجود نداشته و هر فردی مسوول اعمال خویش می‌باشد؛(29) چون دامنه و محدوده ارزش هر فرد و حرمت او تا جایی است که حیات دیگران مورد تهدید واقع نشود که در غیر این صورت، اگر قرار باشد برای نجات از ظلم و ستم سلطان، خون انسانی به ناحق بر زمین ریخته شود، دیگر فرد، مجبور تلقی نمی‌گردد؛ زیرا افراد انسانها در حق حیات با همدیگر برابر می‌باشند.

البته شهید ثانی از نزدیک شدن به دربار سلاطین جائز اگرچه برای حفظ اسلام و مسلمین باشد احساس خطر کرده و اظهار می‌دارد که علی‌رغم اینکه این عمل، باعث نجات جان مسلمین از چنگ ستمگران و ترویج دین اسلام می‌گردد؛ ولی گردنه ای صعب العبور و لغزشگاه بزرگی است که با توجه به وسوسه های شیطان، هر لحظه امکان سقوط وجود دارد.

((واعلم ان هذا ثواب کریم لکنه موضع الخطر الوحیم و الغرور العظیم فان زهره الدنيا و حب الرئاسة والاستعلاء اذا نبثا فی القلب غطیا علیه کثیرا من طرق الصواب و المقاصد الصحیحه الموجهه للثواب فلا بد من التیقظ فی هذا الباب)).(30)

بدان که این عمل دارای ثواب بسیاری است ولی موضع خطرناک و فریبگاه بزرگی است؛ زیرا زیباییهای دنیا و ریاست طلبی و بزرگی خواهی هنگامی که در قلب رشد کرد، راههای صحیح و اهداف عالی ای را که موجب پاداش است بر انسان می‌پوشاند (که دیگر انسان قادر به تشخیص راه نجات و فرار از هلاکت نمی‌باشد)، پس بایستی در این امر کاملا هشیارانه اقدام کرد.

موارد همکاری و مشارکت با سلطان جور

در بحث همکاری با سلطان جائز گفته شد که به نظر شهید ثانی در تحت لوای حکومت جور می‌توان زندگی کرد و از مواهب آن برخوردار بود و ضمن ترویج دین و تبلیغ حق. تا حد ممکن. از حکومت به عنوان يك واقعیته خارجی و عینیت غیرقابل انکار فرمان برد. اینک بیان موارد خاص همکاری را که شهید ثانی در مباحث مختلف خویش بدانها پرداخته، ضروری می‌نماید.

1. تصرف در خراج و مقاسمه(31) و زکات مأخوذه توسط سلطان

بحث زمینهایی که با قهر و غلبه از دشمن گرفته شده (مفتوح العنوه) و احکام آن، از دیرباز در مباحث فقه و در لسان فقهای اسلام وجود داشته است و آنان کیفیت برخورد با این مقوله را به سایرین تعلیم می‌دهند. شهید ثانی، منافع و عایدات این اراضی را

در عصر حضور، در اختیار امام معصوم (ع) می‌داند تا ایشان هم آنها را در راه مصالح و منافع مسلمین؛ همانند: پاسداری از مرزها و هزینه رزمندگان و حقوق حاکمان و فرمانداران مصرف می‌کند. اما در عصر غیبت، در صورتی که فقیه جامع الشرایط مستقلاً بتواند از آنها استفاده کند که آنها را همانند امام معصوم در جهت مصالح مسلمین هزینه می‌کند و اگر در اختیار حکومت ظلم و نامشروع قرار داشت، می‌توان از تصرفات وی استفاده کرد و خراج و مقاسمه و معاملاتی را که جائر با آنها انجام می‌دهد جایز دانست و آنها را همانند اموال مباح در زندگی به کار بست (32) و ائمه اطهار نیز اجازه مصرف آن را داده‌اند. اینک امکان استفاده از خراج و مقاسمه ای که سلطان جائر از منافع این اراضی اخذ می‌کند وجود دارد؛ اگرچه سلطان در اخذ آن ظالم باشد (زیرا محق در اخذ آن نبوده است) و رضایت مالک اصلی هم لازم نیست و اگر وی به تظلم و دادخواهی پرداخت، باز در اصل جواز تصرف در آنها خدشه ای وارد نمی‌شود. البته این در صورتی است که سلطان، خراج و مقاسمه را بیشتر از حد معمول و متعارف از افراد نگرفته باشد. ((... والقول بتحريم الضرر والحرج العظيم على هذه الطائفة ولا يشترط رضی المالك و لا یقبح فيه تظلمه ما لم یتحقق الظلم بالزیاده عن المعتاد إخذة من عامه الناس فی ذلك الزمان)). (33)

این نکته نیز شایسته تذکر است که با توجه به مبنای شهید ثانی در پذیرش ضرورت حکومت و رهبری و وجود دولتی مبسوط‌الید و اینکه فقدان حکومت موجب فساد و تباهی شده و آحاد مردم به یکدیگر ظلم می‌نمایند؛ در این صورت حکومت جور هم جایگاهی می‌یابد و دارای منزلتی می‌گردد. به عبارت دیگر، در زمان حضور و غیبت امام، هر حاکم و امیری بایستی از جانب امام معصوم اذن خاص یا عام برای به دست گرفتن قدرت داشته باشد، در غیر این صورت، حکومت، نامشروع و جور تلقی می‌شود و مردم نیز وظیفه گردن نهادن به فرمان حاکم مشروع را به عهده دارند و در صورت امکان باید از قوانین حاکم جور سر باز زنند. با وجود این، در بعضی موارد که حاکم و سلطان غلبه دارد و مورد هم از مقوله حکومت و تصرفات دولتی است، شهید ثانی اجازه نمی‌دهد که افراد خودسرانه عمل کرده و همانند اموال بی‌صاحب و یا مثل هدیه با آن برخورد کنند؛ بلکه اجازه حکومت را لازم دانسته است؛ چنانچه در مورد اراضی مفتوح‌العنوه و تصرف در آن می‌گوید:

((و إما جواز التصرف فیها کیف اتفق لكل إحد من المسلمین فبعید جدا بل لم إقف علی قائل به لان المسلمین بین قائل ببولویه الجائر و توقف التصرف علی اذنه و بین مفوض للامر الی الامام العادل (ع) فمع غیبتهم یرجع الامر الی نائبه فالتصرف بدونهما لا دلیل علیه و لیس هذا من باب الانفال الی اذنوا (ع) لشیعتهم فی التصرف حال الغیبه)). (34)

((تصرف خودسرانه در اراضی مزبور و جواز آن [نه تنها] بسیار امر بعیدی می‌باشد؛ بلکه من هیچ‌قائلی به اینگونه تصرف نیافتم؛ زیرا مسلمین بر دو دسته‌اند (دسته سومی وجود ندارد) یا اولویت و تقدم را به حاکم جائر داده و تصرف در این اراضی را منوط به اجازه او می‌دانند و یا این امور را مربوط به امام عادل دانسته که به وی تفویض شده و در صورت غیبت، بایستی به نایبش مراجعه کرد و هیچ‌دلیلی بر تصرف بدون اذن آن دو (حاکم جور یا حاکم عادل) در دسترس نیست و تصرف در این اراضی، همانند انفال نمی‌باشد که ائمه اطهار (ع) برای شیعیانشان در عصر غیبت اجازه تصرف داده‌اند)).

بنابراین، شهید در این مقام، به جایگاه حکومت اشاره می‌کند و به يك اجماع مرکب (35) تکیه می‌کند. به عبارت دیگر، تصرف خودسرانه در اینگونه امور را خارج از حیطة حکومتی و مخالف با نظم عقلانی جامعه می‌بیند. البته وی در اینجا اشاره ای به نظر خود در میان این دو قول ندارد؛ اما در جای دیگر روی این نکته پای می‌فشارد که در صورت وجود امام عادل، وی تعیین کننده است؛ اما اگر حاکم جائری در زمان قدرتش بر آن اراضی سیطره یافته است، پس: ((لایجوز تناوله بغیر اذن الجائر)) (36) بدون اجازه وی نباید از منافع آن اراضی استفاده نمود و هرگاه حاکم جائر با اعتقاد به استحقاق خود در اخذ، از افراد خراج و مقاسمه گرفت عهده افراد نسبت به خراج و مقاسمه زمین برائت پیدا می‌کند. (37)

علاوه بر خراج و مقاسمه، این مطالب در مورد زکاتی هم که سلطان اخذ می‌کند صادق بوده و در معاملات و تجارت می‌توان از آن زکات استفاده کرد. اکنون باید به این نکته توجه کرد که اگر سلطان جائر به هر شکلی که مایل بود، عمل کرد، می‌توان با

او این معاملات را داشت یا اینکه برای این مجوز، محدودی را هم برای اختیارات سلطان در نظر گرفته اند. شهید ثانی برای اختیارات جائز، محدودی را تعیین می کند و در حقیقت گستره تصرفات افراد را در زکاتی که سلطان اخذ می کند، مشخص می نماید:

((لکن یشرط هنا ان لا یأخذ الجائر زیاده عن الواجب شرعا فی مذهبه و ان یكون صرفه لها علی وجهها المعتمد عندهم بحیث لا یعد عندهم غاصبا اذ یمتتع الاخذ عندهم ایضا)) (38)

شهید ثانی می گوید:

((در استفاده از زکات شرط می شود که سلطان جائز بایستی در حدود شرعی که در مذهب خودش مقرر است، اقدام کرده و از آن تعدی نکند و دیگر اینکه، زکات را در راهی مصرف کند که نزد اهل مذهب خودش معتبر باشد به طوری که نزد آنان غاصب محسوب نگردد که در آن صورت، به عقیده هم مذهبیان وی (سلطان جائز) نیز گرفتن چنین مالیات یا زکاتی جایز نیست.))

بنابراین، همین تصرفات و زیست مسالمتآمیز در کنار سلطان جائز با توجه به شرایط و قانون مندیهای جایز می باشد و هرگاه سلطان از آن قانون مندیها تجاوز کند، دیگر نمی توان به آن رفتار ادامه داد. شهید ثانی در ادامه بحث به عنوان يك فقیه به تکالیف مسلمین در این باره پرداخته و سوالی را مطرح ساخته که اگر سلطان جائز مالی را به عنوان زکات از افراد گرفت، آیا ذمه و عهده پرداخت کننده تیره شده و یا اینکه وی موظف است مجددا زکات را به اهلش پرداخت نماید. وی در این زمینه اقوال مختلف و دلایل آنها را بیان کرده آنگاه قول قویتر را عدم اکتفا به پرداخت اولی تلقی می کند، ولی نهایتا به این نتیجه می رسد که اگر تقریبی صورت نپذیرفته باشد، زکات آنچه را که از او گرفته اند از عهده اش ساقط می شود و در صورت پذیرش این قول (پرائت ذمه پرداخت کننده) لازم می شمارد که وی هنگام پرداخت، نیت و قصد زکات را بنماید؛ زیرا پرداخت به سلطان اگر هم واجب باشد، اعم از این است که به خاطر زکات بوده و یا به این دلیل بود که می خواسته با دستورات و فرامین حاکم کنار آمده و مماشات داشته باشد و از برخورد توأم با ضرر جلوگیری کرده باشد. ((و وجوب دفعه الیه اعم من کونه علی وجه الزکاه او المضى معهم فی احکامهم والتحرز علی الضرر بمباینهم)) (39)

2. جوایز سلطان ظالم

از آنجا که قبول هدایای حاکمان جور، راهی است که نظام ظلم و ستم را قادر می سازد تا بدان وسیله علاقه و احساسات و عواطف آحاد مردم را به سوی خود معطوف دارد، فقهای شیعه با دغدغه خاطر بسیاری، آن را به بحث گذارده و در اطراف آن، سخنها گفته اند. شهید ثانی در شرح گفتار محقق حلی در شرایع الاسلام ((که اصل جایزه را فقط در صورتی حرام دانسته که علم به حرام بودن عین جایزه حاصل گردد))، می گوید: اگرچه ما علم اجمالی داریم که در اموال سلطان ظالم، مظالم (حقوق به ناحق اخذ شده) بسیاری است که با ظلم و تعدی از مردم گرفته است؛ اما اگر جایزه به طور معین، مال حرام نباشد، گرفتن آن، جایز بوده و همانند اموال مختلط به حرام نمی باشد که اجتناب از همه آن، فرض و واجب باشد. البته کراهت اخذ این جوایز به قوت خود باقی است

((قوله ((جوایز الظالم...)) التقلید بالبعین اشاره الی جواز اخذها و ان علم ان فی ماله مظالم کما هو مقتضی حال الظالم و لایکون حکمه حکم المال المختلط بالحرام فی وجوب اجتناب الجميع للنص (40) علی ذلك. نعم یکره اخذها حیثئذ)) (41)

پس جوایز سلطان در ابتدای امر به دو شکل کلی تقسیم می گردد:

1. جوایزی که به طور مشخص، مال حرام می باشد (چیزی را از کسی به زور گرفته اند و سپس همان چیز را به عنوان جایزه به فرد دیگری می دهند) که اخذ و گرفتن این جوایز حرام است. حال اگر کسی مرتکب معصیت گردید و اقدام به اخذ آن از سلطان کرد، وظایفی بر عهده اش قرار می گیرد:

الف) یا مالک اصلی آن را می شناسد که بدون هیچ شك و تردیدی بایستی به صاحبش باز گرداند.
 ب) یا اینکه گیرنده جایزه، صاحب مال را نمی شناسد و یا دسترسی به او مشکل می باشد (مثلا در نقطه دوری قرار دارد و یا در جایی است که امکان وصول به او یا ممکن نیست و یا با مشقت بسیاری روبروست) در این صورت، یکی از راهها این است که از طرف صاحبش صدقه بدهد که این، در صورتی است که از یافتن او مایوس شده باشد. حال اگر بعد از مدتی، مالک اصلی هویدا گردید و راضی به آن صدقات نشد و مطالبه اموالش را نمود، بایستی مثل آن مال یا قیمت آن را به او بپردازد.
 راه دیگر اینکه (بعد از یأس از یافتن مالک اصلی) آن مال را به رسم امانت به حاکم شرعی بسپارد تا به هنگام یافتن مالک، به او تحویل شود.

((و يجوز له دفعها الى الحاكم و ابقاؤها امانه فی یده و لاضمان فیها)). (42)

ج) بعد از اخذ جایزه در حالی که می داند مشخصا آن جایزه، مال حرام می باشد، اگر ظالم دیگری از وی به زور گرفت، در این صورت یا از ابتدا علم به حرمت آن داشته که ضامن می باشد و یا بعد از تحویل گرفتن جایزه، به حرمت آن آگاهی یافته که دیگر ضمانتی در کار نیست. (43)

2. در صورتی که جایزه، عین مال حرام نباشد، گرفتن آن صرفا کراهت داشته و حرمتی را به دنبال ندارد.

3. ارث فرد (میت) بدون وارث

در زمینه اختیارات امام، شیعه بر این اعتقاد است که هرگاه فردی از دنیا برود و هیچ وارثی از خود به جای نگذارد، امام معصوم وارث آن اموال خواهد بود. اما برای این مسأله در دوران غیبت امام اقوال مختلفی وجود دارد. برخی قائلند به اینکه این اموال بایستی حفظ گردد تا به امام معصوم (مستحق واقعی) برسد و بعضی دیگر آن را قابل تقسیم و توزیع بین فقرا و مساکین دانسته اند. اینک اگر این عمل (تقسیم و توزیع بین نیازمندان) را جزء مصالح عامه و منافع عمومی تلقی کنیم، به لحاظ اینکه مسوول تأمین مصالح عمومی جامعه، فقیه جامع شرایط می باشد، ولایت وی در این مورد، مشروع خواهد بود.
 شهید ثانی به این نکته توجه دارد که علی رغم اختلاف اقوال در نحوه مصرف آن، نبایستی به سلطان جائز پرداخت شود. البته با توجه به موقعیت زمان و مکان، هرگاه امتناع از پرداخت به جائز غیرممکن گردد و سلطان ظالم به زور از او بگیرد، آن فرد، دیگر ضمانتی بر عهده نخواهد داشت، زیرا حاکم جائز استحقاق اخذ آن را نداشته و منحصرأ حاکمی که از طریق اذن خاص یا اجازه عام امام معصوم (ولی فقیه) به این مقام نائل گردد، حق تحویل گرفتن چنین ارثی را خواهد داشت. بنابراین، در صورتی که فردی با علم به عدم جواز تحویل این اموال به سلطان ظالم، با اراده و اختیار خویش به وی تحویل داد، ضامن آن اموال خواهد بود.

((قوله: ((فاذا عدم)) اذا عدم الوارث حتى ضامن الجریه فعندنا إن الوارث هو الامام... و اما مع غیبه فقد اختلف فیہ... و علی کل حال لا یصح دفعه الی الجائر مع الامکان لخروجه عن الاستحقاق علی کل تقدیر و مع عدم الامکان لاضمان علی من اخذه منه قهرا)). (44)

شهید ثانی در شرح عبارت شرایع الاسلام، قول صحیح تر را در مورد اموال و ارث میت بدون وارث در این می بیند که در عصر غیبت بین فقرا و مساکین توزیع گردد؛ اما در شرح لمعه (روضه البهیة) در شرح عبارت شهید اول، نظریه حفظ این اموال تا زمان تحویل به امام زمان (ع)، را احوط دانسته است. اما نکته مهم این است که در هر دو صورت، سپردن آن به سلطان جائز ممنوع می باشد. بنابراین، چنین برداشت می شود تا به نظر شهید ثانی، اخذ هر آنچه که در دست جائز می باشد، اگر کمک به ظلم نبوده و مال حرامی هم محسوب نگردد، در نهایت مکروه و ناپسند تلقی می شود؛ اما اگر در اختیار مردم باشد، تحویل آن به سلطان جائز، موجب تقویت ارکان حکومت وی. که به ناحق و غاصبانه بر آن تکیه زده - شده و این عمل در نزد شیعه عملی

حرام و نابخشودنی است.

نتیجه گیری

فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت، نیابت از امام معصوم را دارا بوده و تا آنجایی که مبسوط‌الید و قادر به تصرف حکومتی باشد، بایستی اقدام به تصمیم‌گیری و عمل بر طبق این نیابت نموده و مقام زعامت سیاسی اجتماعی خود را به منصفه بروز و ظهور برساند و مردم نیز وظیفه حمایت و مساعدت از اقدامات او را بر عهده دارند. حال اگر این فقیه نتوانست اقدامات و تصرفات حکومتی انجام دهد، باید تلاش کند که اسلام را حفظ کرده و شیعیان را از گزند سلاطین جور نجات و رهایی بخشد؛ اگرچه این عمل منوط و متوقف بر وارد شدن در دستگاه حکومتی جائر باشد. اما باید این نکته مورد توجه قرار گیرد که يك عالم و دانشمند دینی و نایب امام معصوم هرگز نباید به خود اجازه دهد که در مقابل شاهان و سلاطین، احساس ذلت کرده و رفتار خاضعانه‌ای در برابر آنان از خود نشان دهد؛ بلکه باید دارای عزت نفس بوده و به خاطر منافع دنیوی به آنان نزدیک نگردد.

شهید ثانی هر فقیه و دانشمند دینی را که برای دنیاطلبی به سلطان و پادشاه جائری نزدیک گردد، خائن به امانت الهی دانسته و به لحاظ عملی و تجربه تاریخی هم ادعا دارد که اکثر اینها نتوانسته‌اند به اهداف خود دست یابند. و به دلیل ذلت نزد سلطان، شخصیت و هویت اصلی شان لگدکوب گردیده و دیگر همانند آن عالمان با عزت نمی‌باشند. اگرچه به برخی اهداف دنیوی پست خود دست یافته‌اند. ((الخامس، إن یكون عقیف النفس عالی الهمة، منقبضا عن الملوك و اهل الدنيا لا یدخل طمعا... فمن فعل ذلك فقد عرض نفسه و خان امانته)). (45)

شهید ثانی در تحلیل این مطلب به قول برخی از اولیای الهی و ابدال (انسانهای الهی منحصربه‌فرد) پریاسخ به سوالی پیرامون علل افت منزلت علم و علما استناد کرده و نقل می‌کند:

((علت اینکه علم در زمان ما، ارزش خود را از دست داده و شاهان به علم و دانش توجه نمی‌کنند، در حالی که در زمانهای پیشین، توجه بیشتری به دانش و علما می‌شده در این است که در زمان گذشته، پادشاهان به خدمت علما مآمدند و متاع دنیای خود را عرضه کرده تا از علم و دانش آنان بهره‌جویند؛ اما علما به دنیای آنان بی‌توجهی نشان داده و منت آنان را از عهده خویش برداشته‌اند. به همین جهت، دنیا در نظر دنیاطلبان، کوچک و منزلت علم نزد آنان والایی خاصی می‌یافته است؛ در حالی که در زمان ما (زمان شهید ثانی) علما و دانشمندان رو به پادشاهان آورده و دانش خود را برای نیل به امکانات و منافع دنیوی عرضه کرده و در اختیار می‌گذارند و در این مسیر، از خود حقارت و ذلت نشان می‌دهند. بنابراین، در چشم حاکمان، دنیا مقامی والا یافته و منزلت علم سیر نزولی پیدا کرده است.

سپس شهید ثانی در ادامه تحلیل خویش، از پیامبر اسلام (ص) گفتاری نقل می‌کند که می‌فرماید: ((الفقه إیمان الرسل ما لم یدخلوا فی الدنيا، قیل یا رسول الله! و ما دخولهم فی الدنيا؟ قال اتباع السلطان فاذا فعلوا فی ذلك فاحذروهم علی دینکم)). (46)

پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: ((فقها، امانتداران پیامبران هستند تا زمانی که به دنیا وارد نشده‌اند. از پیامبر (ص) سوال می‌شود که منظور از ورود آنان به دنیا چیست؟ پاسخ می‌فرماید: تبعیت و فرمانبری از سلطان و پادشاه، پس هرگاه علما و فقها اقدام به این تبعیت و پیروی نمودند، از آنان بر دینتان برحذر بوده و بپرهیزید.))

به عبارت دیگر، فقها و دانشمندان، تا زمانی مورد احترام و گرامی‌اند که به مقام نیابت از امام و امانتداری از پیامبران بذل توجه نموده و در نظر و عمل از دنیا و دنیاطلبان و شاهان و دربار آنان چشم‌پوشی کنند و هرگاه به این گونه مسائل روی آوردند، نه تنها صلاحیت خود را در رهبری سیاسی و زعامت مسلمین از دست می‌دهند؛ بلکه همانند تیغی در دست زنگی مست بوده و باید از آنان بر دین و دینداری خود ترسید؛ زیرا که عالمانی بی‌تقوا هستند.

پی نوشت ها:

- 1- اطراف و حومه دمشق و لبنان کنونی.
2. علی دوانی، مفاخر اسلام.
3. شهید ثانی، الدرالمنثور، ص184.
4. عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه، نشر کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی(ره) قم، 1372، صص 211 - 212.
5. ریولا جوردی، علمای جبل عامل در دولت صفویه، مصطفی فضائلی.
6. همان.
7. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، کشف الریبه عن احکام الغیبه، ناشر مرتضوی، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم.
8. شیخ زین الدین (شهید ثانی)، روضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، نشر دارالعالم الاسلامی، بیروت، ج8، ص191.
9. شیخ زین الدین (شهید ثانی)، حقائق الایمان، نشر کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، 1409 هـ. ق.
10. همان.
11. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج12، ص161.
12. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، چاپ اول نشر موسسه المعارف الاسلامیه، قم، 1413 هـ. ق، ج3، صص110 - 111.
13. همان.
14. همان، چاپ قدیم، ج2، ص352.
15. همان.
16. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، حقایق الایمان، ص158.
17. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، مسالك الافهام، ج3، صص111 - 112.
18. همان، صص 142 - 143.
19. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، منیه المرید فی ادب المفید و المستفید، چاپ سوم، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص164.
20. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، کشف الریبه عن احکام الغیبه، پیشین، ص51.
21. همان.
22. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، روضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، پیشین، ج3، ص213.
23. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، منیه المرید فی ادب المفید و المستفید، پیشین، ص164.
24. همان، و وسائل الشیعه، ج12، ص139 به بعد.
25. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، مسالك الافهام، ج3، صص139 - 140.
26. همان، ص107.
27. همان، ص139.
28. همان، صص111 - 112.
29. همان، صص 111 - 112 و ص141.
30. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، منیه المرید فی ادب المفید و المستفید، پیشین، صص164 - 165.
31. مقاسمه: سهمی از حاصل و منافع زمین که به عنوان عوض از زراعت گرفته می شود.
32. شیخ زین الدین (شهید ثانی)، روضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، پیشین، ج7، ص154.
33. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، مسالك الافهام، پیشین، ج3، صص142 - 143.
34. همان، ص55 و وسائل الشیعه، ج6، ص378.
35. اجماع بر امری که دو جنبه بیشتر ندارد و همگان یا به این جنبه و یا به جنبه دیگر اعتقاد دارند، بنابراین قول به تفصیل وجود ندارد.
36. همان، ص143.
37. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، مسالك الافهام، چاپ قدیم، ج2، ص287.
38. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، همان، ص143.
39. همان.
40. وسائل الشیعه، جلد12، ص156 باب 51، من ابواب ما یکتسب به.
41. همان، ص141.
42. همان.
43. همان، صص 141 - 142.
44. همان، ص339 و روضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج8، ص191.
45. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، منیه المرید فی ادب المفید و المستفید، صص163.
46. همان، صص 163 - 164.